



۹. یک) در کلمات فقها^۱ الفاظی که در مسابقه اسب سواری و تیراندازی مورد استعمال واقع شده است، تعریف شده‌اند و ملاک پیروزی در این مسابقات هم بیان شده است. مثلاً صاحب شرایع، کسی را پیروز سبق می‌داند که «یتقدّم بالعُنُق و الکتد (به فتح و کسر تاء)» (کتد: دوش، وسط شانه)^۲ و می‌نویسد که برخی می‌گویند اگر گوش اسب هم جلوتر باشد، پیروزی صدق می‌کند.^۳ این مطلب را علامه در مختلف به اسکافی نسبت داده است.^۴

مراد ایشان آن است که اگر اسبی گردن و وسط شانه هایش از اسب دیگر پیش افتاد، او برنده است. این مطلب مورد نقد دیگران واقع شده است و تصریح کرده‌اند که در این مورد شارع دارای ملاک خاصی نیست و ملاک پیروزی را عرف معلوم می‌کند و صاحب جواهر می‌نویسد که در روزگار ایشان ملاک پیروزی، آن است که کل بدن اسب از سایر اسب‌ها پیش افتاده باشد.^۵

البته باید توجه داشت که قبل از مسابقه، باید برای پیروزی ملاکی قرار داده شود و اگر مسابقه دهندگان خود ملاک معینی را تعیین نکردند، ملاک همان است که به طور متعارف آن را ملاک پیروزی می‌داند. (دو) صاحب جواهر می‌نویسد: در عقد سبق اسب‌هایی که به ترتیب از خط پایان می‌گذرند چنین است:

اسب اول: سابق

اسب دوم: مُصَلّی (چون سر او محاذی با استخوان‌های کپل اسب اول است، صلوان: استخوان‌های کنار دُم)

اسب سوم: تالی

اسب چهارم: بارع (ماهر)

اسب پنجم: مرتاح (از ارتیاح به معنای نشاط)

اسب ششم: حَطّی (دارای حظ و نصیب و بخت)

اسب هفتم: عاطف

اسب هشتم: مؤمل (آرزومند)

۱. ن. ک: جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۲۱۳

۲. همان

۳. همان

۴. المختلف، ج ۶، ص ۲۵۷

۵. همان



اسب نهم: لطیم (سیلی خورده، چون وقتی می خواهند آن اسب را داخل برندگان کنند، سیلی می خورد)

اسب دهم: سُكَيْت (یا: سُكَيْت؛ چون وقتی از صاحب آن سوال می شود، همه سکوت می کنند) اما اسب های دیگر اسم خاصی ندارند، جز اسب آخر که آن را فِسْکِل (یا: فُسْکُل) می نامند (برخی هم نام همین اسب را سکیت دانسته اند)^۱

البته لازم است توجه کنیم که ثعالبی در فقه اللغة، نام این اسبها را به گونه ای دیگر مرتب کرده است (توجه شود که مرحوم صاحب جواهر چنانکه در بحث نامهای «تیرها» از ایشان ظاهر می شود، به کتاب فقه اللغة دسترسی داشته است از آن نام برده است و به آن ارجاع هم می دهد)

« قال الجاحظ : كانت العرب تَعُدُّ السَّوَابِقَ مِنَ الخيل ثمانيةً ، ولا تجعل لما جاوزها حظاً ، فأولها : السَّابِقُ ، ثم المَصْلِيُّ ، ثم المقْفِيُّ ، ثم التَّالِي ، ثم العَاطِفُ . ثم المذمَّر . ثم البَارِعُ . ثم اللَّطِيمُ .

وكانت العرب تَلْطُمُ الآخر ، وإن كان له حظ . وقال أبو عكرمة : أخبرنا ابن قادم عن الفراء : أنه ذكر في السوابق عشرة أسماء لم يحكها أحد غيره ، وهي : السَّابِقُ ، ثم المَصْلِيُّ ثم المَسْلِيُّ ، ثم التَّالِي ، ثم المُرْتاحُ ، ثم العَاطِفُ ، ثم الحَظِيُّ ثم المَوْمَلُ . ثم اللَّطِيمُ . ثم السُّكَيْتُ .»^۲

سه) در میان اعراب، مرسوم بوده است که برخی همراه با اسب هایشان در میان اسب های مسابقه ای و یا در کنار آن ها، حاضر می شده اند و همراه آن ها اسب می دوانده اند، اما این گروه (یا این فرد) چنین شرط می کرده است که اگر توانست از همه جلو بزند یا در جرگه دسته اول باشد (مطابق با نوعی که شرط کرده بودند)، جایزه و عوض را می برد (همه عوض یا بعض آن را) و اگر باخت، هیچ غرامتی نمی دهد. این فرد و انسان را «محلل» می نامیده اند.

« والمحلل هو الذي يدخل بين المتراهنين ولا يبذل معهما عوضا بل يجري فرسه بينهما أو في أحد الجانبين على وجه يتناوله العقد ، على أنه إن سبق بنفسه أو مع غيره أخذ العوض أو بعضه على حسب الشرط ، وإن لم يسبق لم يغرم شيئاً»^۳

۱ . جواهر الكلام، ج ۲۸، ص ۲۱۴

۲ . فقه اللغة، ص ۲۲۱

۳ . جواهر الكلام، ج ۲۸، ص ۲۱۴



چهار) نام اصلی «مسابقه‌ی در تیراندازی»، مناظره و مرامه است. اما گاهی به این نوع از مسابقه هم «سباق»، گفته می‌شود. مرحوم علامه این استعمال (سباق در مناظره) را مجازی دانسته است. اما به مسابقه اسب دوانی، مناظره اطلاق نمی‌شود)

«السباق اسم یشتمل علی المسابقة بالخیل بالبرهان ، ویختص الرمی بالنضال.»^۱
منهما اسم خاص ، فیختص الخیل بالبرهان ، ویختص الرمی بالنضال.»^۱

شهید ثانی هم در شرح عبارت شرایع که «مناظره» را «مسابقه و مرامه» دانسته است، می‌نویسد:

«إطلاق المناظرلة علی ما یشتمل المسابقة فلیس بمعروف لغة و لا عرفا.

و لعلّ المصنف و مَنْ تبعه فی ذلك تجوزوا فی الإطلاق، و بعض الفقهاء عنون الكتاب بالمسابقة و المناظرلة، و هو الموافق لما نقلناه عن اللغة.»^۲

پنج) «سَبَقَ» هم به معنای آن است، عوض و جایزه (سَبَقُ) را بُرد و هم به معنای آن است که عوض را به دیگری داد.

مطابق با این تعریف^۳، این مصدر (باب تفعیل) از اضداد است و هم بر گرفتن سَبَق و هم بر دادن سَبَق اطلاق می‌شود.^۴

مرحوم صاحب جواهر در قسمت «بُردن سَبَق»، نکته ای را اضافه کرده است که در کلمات اهل لغت نیست، ایشان می‌نویسد که این مصدر را چنین معرفی می‌کند: «إِذَا أَحْرَزَ أَيْضًا بِاسْتِحْقَاقِهِ لَهُ قَبْضَهُ أَمْ لَمْ يَقْبُضْهُ.»^۵

روشن است که بازگرداندن معنی به استحقاق (حتی در صورت عدم قبض) معنای خلاف نظر اهل لغت است

«قوله: «و یقال: سَبَقَ - بتشدید الباء - إِذَا أُخْرِجَ السَّبَقُ، و إِذَا أَحْرَزَهُ أَيْضًا.» أی أَخْرَجَ السَّبَقَ - بالتحریک - و هو العوض، بمعنی مَیْزَه و أَوْقَعَ العَقْدَ علیه، أو أَخْرَجَهُ عَنْهُ للسَّبَقِ علی تقدیر جعله فی ذمّته ثمّ ثبوتَه علیه. و المراد بإحرازه استحقاقه، سواء قبضه أم لا.»^۶

۱. تذکره الفقهاء به نقل از جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۲۱۵

۲. مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج ۶، ص ۷۵

۳. تهذیب اللغة، ج ۸، ص ۳۱۷

۴. ن. ک: تهذیب اللغة، ج ۸، ص ۳۱۷؛ المغرب، ج ۱، ص ۳۸۰؛ النهاية، ج ۲، ص ۳۸۸

۵. جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۲۱۵

۶. مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج ۶، ص ۷۵



شش) «رَشَق» به معنای تیراندازی است و تعداد تیرهای پرتاب شده را «رَشَق» می گویند. اما اگر قرار بر تیراندازی به صورت دسته های ۵ تایی (یا بیشتر) باشد، هر ۵ تیر را یک رَشَق می نامد.^۱

«قوله: «و الرشق - بكسر الراء -: عدد الرمی، و بالفتح: الرمی.» الرشق - بكسر الراء - عدد ما

یرمی به من السهام، یقال: رمی رَشَقاً: أی رمی بسهامه التي یرید رمیها کلّها. و إذا حصل

الاتّفاق علی رمی خمسة خمسة فكلّ خمسة یقال لها رَشَق، و خصّه بعض أهل اللغة»^۲

و از جمله اصطلاحات که از این واژه (رشق) برآمده است، «رشق وجه» و «رشق ید» است. مطابق نقل

صاحب جواهر، این اصطلاح را «صحاح» و شهید ثانی در مسالک «تیراندازی به سوی جهت واحد»

معنی کرده اند^۳، در حالیکه شرایع آن را «تیراندازی پشت سر هم و پی در پی» دانسته است.^۴

هفت) برای تیرهایی که در مسابقه تیراندازی به کار برده می شدند هم ۱۹ نام مطرح بوده است^۵ صاحب

شرایع به ۶ مورد اشاره می کند و آن ها را چنین برمی شمارد:^۶

حابی: تیری که به زمین می خورد و بعد به هدف می خورد (کمانه می کند؛ نام این تیر را

مزدلف هم گفته اند)

خاصر: تیری که به پهلوی هدف برخورد می کند (این تیر را جایز هم نامیده اند ولی گفته اند که

جایز نام تیری است که پشت هدف می افتد)

خازق: تیری که هدف را می خراشد

خاسق: تیری که بر هدف می نشیند و آن را می شکافد. (برخی هم خاسق و خازق را به یک

معنی گرفته اند)^۷

خارق: تیری که هدف را پاره می کند (شهید ثانی، وجود چنین نامی را برای تیرهای تیراندازی

رد کرده است و می نویسد که در برخی از نسخه های شرایع «مارق» (تیری که به هدف می

خورد و از آن رد می شود) ضبط شده است.^۸

۱. همان

۲. مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج ۶، ص ۷۵

۳. همان

۴. همان

۵. فقه اللغة، ص ۱۹۹؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۲۱۵

۶. جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۲۱۵

۷. فقه اللغة، ص ۱۱۹

۸. مسالک الافهام، ج ۶، ص ۷۸



خارم: تیری که حاشیه و کناره هدف را می شکافت (شهید ثانی وجود این نام را هم رد کرده است)^۱

هشت) دقت کنید که در اصطلاح عربی، «هدف» آن دیوار و یا خاکی است که «غرض» را روی آن قرار می داده اند. و لذا آنچه ما امروزه به آن هدف می‌گوییم «غرض» نامیده می‌شود. غرض که معمولاً از کاغذ بوده است را «قرطاس» هم نامیده اند (حتی اگر کاغذی نباشد) (نه) در روایتی از پیامبر (ص) که اهل سنت نقل کرده‌اند^۲ ایشان می‌فرمایند «لا جَلْب و لا جَنَب» ابن اثیر این دو لغت را چنین معنی کرده است که «جلب» کسی بوده است که دنبال اسب مسابقه می‌دوید تا آن را به دویدن تحریک کند و «جنب» اسبی بوده است که در کنار اسب‌های مسابقه می‌دویده است (ظاهراً این اسب بدون سوار بوده است)^۳.

۱۰) در صحت عقد رمایه و عقد سبق همه آنچه در سایر عقود شرط است، مثل بلوغ، عقل و اختیار شرط است

ولی علاوه بر آن، در عقد سبق، چند شرط دیگر هم مورد اشاره فقها می‌باشد:

- ۱- ابتدای مسافت معلوم باشد.
- ۲- انتهای مسافت معلوم باشد
- ۳- تعیین عوض (و مالی که روی آن رهن واقع شده است)
- ۴- مشخص بودن حیوانی که قرار است در مسابقه شرکت کند (مثلاً به صورت کلی و مبهم نگوید مسابقه روی اسب‌های سه ساله)
- ۵- وجود احتمال بُردن برای همه اطراف مسابقه^۴
- ۶- عوض برای غیر از مسابقه دهندگان و محلّ قرار داده نشود.

برخی از فقها امور دیگر را نیز شرط صحت این مسابقه دانسته اند (مثل اینکه اسب‌ها باید هم زمان با هم مسابقه را شروع کنند/ نمی‌توان بین الاغ و اسب یا اسب و شتر مسابقه برگزار کرد/ مسابقه دهندگان باید مرد بالغ باشند/ اسب‌ها باید حتماً همراه سوارکار در مسابقه باشند) که مرحوم صاحب جواهر آنها را نمی‌پذیرد.^۵

۱. همان

۲. مسند احمد، ج ۲، ص ۹۱

۳. التهایة ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۸۱ به نقل از صاحب جواهر

۴. جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۲۲۶

۵. همان